

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با فرمایشات جناب شیخ در اقسام شروط بود. عرض کردیم که ایشان پنج معنا می خواهند برای شرط ذکر کنند و دو معنایش را معنای عرفی و حقیقی شرط بدانند و یک معنا را معنای مجازی شرط در عرف بدانند. پس این سه معنا کاربردهای عرفی شرط از دیدگاه شیخ هستند و دو معنا را هم معنای اصطلاحی شرط می دانند. هدف شیخ این است که برای ما معلوم کند در روایت "المومنون عند شروطهم" شرط به چه معناست؟ بالاخره شرط موضوع دلیل شرعی است و فقیه ناگزیر است که موضوع را برای خودش روشن کند. به اصطلاح شبهه ی موضوع دلیل، شبهه ی حکمیه است و باید تنقیح کند که موضوع یعنی چه؟ "الشرط يجب الوفاء به"، بسیار خب! این شرط به چه معناست که وفاء به آن واجب است؟

جناب شیخ برای این که ثابت کنند که شرط دو معنا دارد که هر دو معانی حقیقی آن هستند می فرماید که شرط در یک معنا قابلیت اشتقاق دارد و در یک معنا قابلیت اشتقاق ندارد و لذا از این جهت مثل کلمه ی أمر است. ما چطور امر را به یک معنا به کار می بریم و از آن آمر و مأمور و مأمور به مشتق می کنیم ولی از یک معنای دیگر امر نمی توانیم این ها را مشتق کنیم؟ و می گوئیم

آمر و مأمور و مأمور به در آن معنا ندارد. خود این عدم اشتقاق، تعدد معنا و اشتراك لفظی را ثابت می کند. شیخ می گوید شرط هم همین طور است. شرط گاهی اوقات یک طوری به کار می رود که شارط و مشروط و مشروط علیه و مشروط له در آن معنا دارد و گاهی اوقات هم طوری به کار می رود که این مشتقات در آن معنا ندارد. اگر شیخ بتواند این را عرفا ثابت کند آن موقع این، تعدد وضع لفظ شرط می شود.

ایشان گفتند معنای اول شرط - که می گوئیم قابلیت اشتقاق دارد - معنای حدیثی شرط است. شرط، مصدر است و معنای حدیثی دارد و بر اساس این معنا، قابلیت اشتقاق پیدا می کند. این معنای حدیثی را صاحب قاموس فرمودند که الزام و التزام است. صاحب قاموس فرموده بودند که این معنای الزام و التزام که معنای حدیثی شرط است، مختص شرط ضمنی است. الزام و التزام هم ظاهر در همین است. چون الزام از یک طرف است و التزام از طرف دیگر است. تعدد دارد. این تعدد، در شروط ضمنی خیلی قابل تصویر است. مثلا من در ضمن عقد بیع، شرط خیاطت ثوب می کنم. من ملزم می شوم، مشتری ملتزم می شود. اما اگر کسی خواست که شرط را در الزام ابتدائی به کار ببرد یعنی همین که من خودم را الزام کنم تا فلان کار را انجام بدهم نه در ضمن چیز دیگر، آن موقع دیگر التزام خودم برای الزام خودم مقداری معونه دارد. در ابتدائی می شود تصویرش کرد منتهی با مقداری معونه. لذا الزام و التزام در شروط ابتدائی به یک نفر بر می گردد و در شروط ضمنی نوعا مغایر با هم هستند یعنی حیث ملزم از حیث ملتزم جداست.

جناب شیخ این را تایید می کند که یک معنای شرط، حدیثی است و اشتقاقش درست است اما یک قسمتی را به صاحب قاموس اشکال کرد و گفت ما إلی ما شاء الله شرط را در شروط ابتدائی استعمال کرده ایم. دیروز روایاتی را خواندیم. در آن روایات مواردی که مثلاً شرط در شرط ابتدائی به کار رفته شده بحث شد تا رسید به آن قسمت که اصلاً شرط گاهی در عهد و نذر و وعد به کار می رود. امام علیه السلام به این وعده، شرط گفته اند. خب این وعده که کاری ابتدائی است. یعنی الزام و التزام خودش است. خودش وعده و الزام کرده و خودش هم ملتزم است. یا نذر کرده باشد باز هم الزام و التزام از طرف خودش است. عهد کرده باشد باز هم الزام و التزام از خودش است. جناب شیخ می گویند این موارد در روایات ما وجود دارد.

احتمالات مرحوم صاحب عروه در مورد آساند سخن شیخ در تطبیق شرط بر وعد و عهد و نذر:

حالا سید یزدی در مورد سخن شیخ در باب به کار رفتن شرط در وعد و عهد و نذر، و این که این ادعا ناظر به کدام روایت است دو احتمال داده اند.

اول گفته اند که یک روایت ابن سنانی هست که از امام صادق علیه السلام سوال می کند که اگر همسر کسی شرط کرد که زن دیگری نگیرد، چه باید بکند؟ امام گفته اند که این شرط مخالف کتاب است و نمی شود. اول این روایت را احتمال داده اند.

بعد خود سید یزدی گفته اند در این روایت ابن سنان، امام به ذیل "المومنون عند شروطهم" تمسک نکرده است و لذا خود سید یزدی فرموده است که منظور شیخ این روایت نیست.

بلکه منظور شیخ روایت منصور بن یونس از امام کاظم علیه السلام است که سند معتبر و خوبی هم دارد. در آن روایت، شخصی همین سوال را از امام کاظم علیه السلام می پرسد، و امام تمسک به "المومنون عند شروطهم" می کند. لذا صاحب عروه می گوید که نظر شیخ این روایت است. چون بعدا شیخ تصریح می کند که در عهد و نذر، "المومنون عند شروطهم" به کار رفته است. چون این را تصریح می کند پس منظور شیخ آن روایتی که مذیل به "المومنون عند شروطهم" نیست، نمی باشد. علی ای حال ما روایاتی داریم. محشین مکاسب هم این را از شیخ پذیرفته اند که روایاتی داریم که در آن ها شرط در عهد و نذر به کار رفته است.

روایت منصور هم این طوری است که شخصی از امام کاظم علیه السلام سوال می کند که کسی هست که زنش را طلاق داده و عده هم تمام شده و زن از آن جدا شده است. حالا مرد می خواهد رجوع کند. زن می گوید خیر! باید سوگند یاد کنی زن دیگری نمی گیرم، کنیزی هم نمی گیرم، طلاق هم نمی دهم! آن جا تعبیر "لله علی" دارد. بعضی گفته اند "لله علی" یا صیغه ی نذر است و یا صیغه ی عهد است. بعضی هم گفته اند که ظاهر در وعده است. ولی بالاخره ابتدائی است. شیخ هم نظرش به همین است. چون بعدا تصریح می کند که امام در روایت مورد نظرش، "المومنون عند شروطهم" را به کار برده اند.

پس شیخ روایاتی را آوردند که دیروز بعضی از آن ها را خواندیم و گفتیم که این ها در شروط ابتدائی به کار رفته اند.

انتقاد اول مرحوم شیخ به صاحب قاموس:

بعد جناب شیخ می گوید اگر این طوری شد، آن موقع امر ما دائر بین سه چیز می شود. این سه تا را گردن صاحب قاموس می گذارد. می گوید:

یا باید بگوییم به کار رفتن شرط در شروط ابتدائی از باب مجاز است و یا از باب اشتراک لفظی است، یعنی همین معنای حدثی دو تا معنا داشته باشد که یکی معنای شرط ابتدائی باشد و یکی هم معنای شرط ضمنی باشد.

یا باید بگوییم این معنای حدثی حقیقت در شرط ضمنی باشد و در شرط ابتدائی مجاز باشد.

یا باید بگوییم که اشتراک معنوی مقدم است و اگر امر دائر شد بر این که من جامعی به نام معنای حدثی داشته باشم و این معنای حدثی را به شکلی جامع در شرط ابتدائی به کار ببرم و در شرط ضمنی هم به کار ببرم پس باید بنا را بر معنای جامع بگذارم.

انتقاد دوم مرحوم شیخ به صاحب قاموس:

از آن طرف هم اشکال دومی به صاحب قاموس می گیرد و می گوید اصلا تبادر ما از شرط، الزام است. مطلق الزام از شرط متبادر می شود. معنای حدثنی شرط، الزام است. وقتی متبادر، مطلق الزام است دیگر در آن الزامی که حتما در ضمن چیز دیگری باشد نیست. چنین چیزی در تبادر وجود ندارد.

انتقاد سوم مرحوم شیخ به صاحب قاموس:

از آن طرف هم ظاهر استعمالات فصیح شرط در روایات ما این است که قرینه ای ندارد. لذا تقریبا با این سه نکته جناب شیخ می خواهد بگوید که صاحب قاموس به همه ی استعمالات توجه نداشته است. بالاخره ما که با معصوم کار نمی کنیم که بگوییم این آقا هر چه گفت درست است. خیر! لابد متوجه استعمالات شرط در شرط ابتدائی در موارد استعمال فصیح نبوده است. وقتی توجه نداشته است، دیگر این اشکالات ما به او وارد نمی آید. ما که توجه داریم به این معانی، امرمان دائر بین اشتراک لفظی، حقیقت و مجاز و یا اشتراک معنوی است. از یک طرف اولویت با اشتراک معنوی است، از طرف دیگر می بینیم که استعمالات بدون قرینه اند و از طرف سوم هم می بینیم که تبادری وجود دارد.

نظر نهائی شیخ اعظم در مورد معنای حدثی شرط:

به این ترتیب شیخ، معنای اول را جمع می کند و می گوید پس من در معنای اول، یک جامعی دارم. معنای حدثی شرط، الزام و التزام است و جامع بین شرط ضمنی و شرط ابتدائی است و پرونده ی معنای اول شرط به صورت عرفی می بندد.

معنای دوم شرط:

اما معنای دوم که شیخ می گوید حدثی نیست بلکه جامد است و اسم ذات است. این معنای دوم چیست؟ شیخ می گوید از عرف پرسید شرط یعنی چه؟ عرف می گوید شرط یعنی چیزی که اگر نباشد، دومی به وجود نمی آید. یعنی "ما یلزم من عدمه، عدم المشروط". حالا به تعبیر شیخ این تعبیر "نبود شرط، نبود مشروط را به دنبال داشته باشد" در فنّ اصول و فلسفه، دو فرض دارد.

تفاوت مقتضی و شرط نزد فلاسفه و اصولیین و اختلاف آن با دیدگاه عرف:

فیلسوف ها و اصولی ها بین سبب و شرط، بین مقتضی و شرط، فرق می گذارند. می گویند مقتضی چیزی است که از نبودش، نبود مقتضا نتیجه می شود. شرط هم از نبودش، مشروط به وجود نمی آید. اما فرق شرط و مقتضی این است که از وجود مقتضی، وجود مقتضا نتیجه می شود ولی شرط چیزی

است که از نبودش مشروط منتفی است اما از وجود شرط، لازم نمی آید که مشروطش هم موجود باشد.

شیخ می گوید عرف این تفاوت را قائل نیست بلکه کأن عرف با جامعش کار می کند و می گوید شرط چیزی است که از نبود آن مشروط منتفی شود سواءً که از وجود آن، مشروط هم حتما باشد که مقتضی باشد یا این که از وجودش، وجود مشروط ضروری نباشد که شرط عند اهل المعقول و الاصول می شود. لذا می گوید معنای دوم و عرفی شرط، این معنای جامع " چیزی که از نبودش شیء دیگر نباشد " است.

سرّ جامد بودن و حدث نبودن معنای دوم:

بعد می خواهد بگوید که این معنا جامد است و حدث نیست. چرا؟ می گوید حدث باید فعل فاعل باشد. حیثیت حدث، حیثیت صدور از فاعل است و اشتقاق هم به همین اعتبار تحقق پیدا می کند. چرا معنای حدثی اشتقاق پذیر است؟ چون حیثیت صدورش از فاعل مطرح است. جناب شیخ می خواهد بگوید این معنای حدثی این جا نیست اما در معنای اول بود. در معنای اول، الزام، فعل ملزم است. التزام، فعل مثلاً مشتری است. یا عهد، فعل عاهد است. ولو این که ابتدائی است ولی عهد و فعل عاهد است. وعده، فعل کسی است که دارد وعده می دهد و نذر، فعل ناذر است. در معنای حدثی شرط، فعل فاعلی وجود دارد- چون حدث را اعم از شرط ضمنی و شرط استقلالی کردیم - بالاخره

فعلِ فاعل وجود دارد و به اعتبار آن، حدث شکل می گیرد و اشتقاق درست می شود. اما این جا این چنین نیست. بلکه چیزی که این جا داریم این است که یک ذاتی درمطلوب دخالت دارد. به آن نحو دخالت دارد که اگر نباشد، مطلوب محقق نمی شود. یک ذات است، یک شیء من الاشیاء است. دیگر در شیء، حدث نیست بلکه ذات است.

لزوم وجود تضائف در اشتقاق صحیح:

إن قلت که اگر این شیء است چطور شما به آن شیء و جامد و ذات می گوئید ولی ما می بینیم که در همین معنا اشتقاق هست! جناب شیخ! در همین معنا ما موارد اشتقاق را دیده ایم. مثلا می گوئیم که طهارت شرط صلاة است، یا مثلا می گویند مماسه بودن و قرب و تماس شرط تحقق سوختن است. احتراق وقتی می خواهد حاصل شود، یک سببی دارد، یک شرطی دارد. مماسه بودن، شرط تحقق است. حالا این تکوینی است، مثال طهارت و صلاة اعتباری است ولی فرقی نمی کند و هر دو شرط است. حالا من در این شرط، در شرطیت طهارت از برای صلاة یا در شرطیت مماسه بودن برای تحقق احتراق، نگاه می کنم که آیا اشتقاق دارم؟ می بینم که بله! می گوئیم خداوند شارط است. اوست که این شرطیت را جعل کرده است. چه اشکالی دارد؟! شما می گوئید در این معنا اشتقاق نیست ولی ما به شما نشان می دهیم که شارع در این موارد شارط است.

جناب شیخ می گوید این اشتقاق با آن اشتقاق فرق دارد. این اشتقاق، بر خلاف آن یکی، از باب اشراب یک معنای حدثی در اسم ذات است. این ها را دقت کنید چون ما بعدا با این ها درگیری داریم. شیخ می گوید اولی خودش حدثی بود و شما خیلی روشن می گفتید که یک شرط دارم و یک مشروط دارم و لذا وقتی اسم فاعل را از معنای حدثی می گرفتید بین اسم فاعل و اسم مفعول یک تضائف فلسفی به وجود می آمد. می گفتید زید ضارب است و عمرو مضروب است. می گفتید فلانی شرط است و آن دیگری مشروط است. این ها یک نوع تضائف در معانی حدثی دارند. نمی شود ضاربیت زید را بدون مضروبیت عمرو تصور کرد. نمی شود شرط بودن را در آن معنا که می گفتیم ملزم شارع است، بدون مشروط تصور کرد. این ها در یک رتبه هستند چون تضائف دارند. شیخ می گوید اشتقاق در معنای حدثی خیلی روشن است.

عدم وجود تضائف در مشتقات اسامی جامده:

اما در این معنای جامد چه اتفاقی می افتد؟ این جا خداوند جاعلش هست اما اگر خداوند جاعل شرط است خب شرط چیست؟ شرط یعنی دخالت طهارت در صلاة، مشروط چیست؟ شما نمی گوئید خداوند شرط است و مشروط، طهارت است! بلکه می گوئید مشروط صلاة است. شما به جاعل شرط، شرط می گوئید اما مشروط را طهارت نمی گیرید بلکه مشروط را صلاتی می دانید که جُعِلَ لَهُ الشَّرْطُ. و این خلاف اصطلاح است و این جا تضائفی وجود ندارد. این معلوم می شود که به اعتبار جعل، شرط درست می کنید و إلا خود این شرط با آن مشروط، خود آن فاعل با این مفعول،

تضائفی ندارند چون اگر داشتند باید به خود طهارت مشروط بگویند در صورتی که این را نمی گویند. لذا معلوم می شود که این جا یک مسامحه ای دارد در اشتقاق تحقق پیدا می کند و وجود این مسامحه دلیل بر این است که این اشتقاق از باب اشراب یک معنایی به نام جعل، در این اسم ذات است.

شیخ می گوید من یک مثال دیگر هم می زنم تا واضح شود. شما می گویند ما یک مسبب و یک مسبب داریم. مسبب فاعل است و مسبب مفعول است. شما وقتی این جا با سببیت کار می کنید می گویند خداوند مسبب الاسباب و جاعل سببیت است. خب اگر خداوند جاعل سببیت باشد، مسبب چه چیزی است؟ همان چیزی است که جعل کرده است؟! خیر! شما می گویند خداوند جاعل سببیت نار للاحراق است. اگر خداوند جاعل سببیت است مسبب باید نار باشد در حالی که شما نمی گویند مسبب نار است بلکه می گویند مسبب احراقی است که نار، سبب آن است. شیخ می گوید شما دارید در این موارد، از حیث جاعلیت، اشتقاق را درست می کنید و لذا تضائف بین مسبب و مسبب وجود ندارد. تضائف بین شارط و مشروط وجود ندارد. عدم وجود این تضائف و وجود این مسامحه ی در اشتقاق، اول تعدد معناست.

لذا وقتی من شرط را تحلیل می کنم می گویم شرط یک معنای حدی دارد که بدون مسامحه اشتقاق پذیر است. یک معنای اسم جامد و اسم ذات دارد که فقط همین مقدار که در تحقق مطلوب دخالت دارد، هست.

اشاره به معنای مجازی و عرفی شرط:

بعد شیخ می فرماید که بله! شرط یک معنای مجازی عرفی هم دارد که گاهی وقت ها ما مصدر را به کار می بریم - مثل آن جا که می گوییم معنای خلق، مخلوق است - یعنی شرط را به کار می بریم و می گوییم این به معنای مشروط است. شیخ می گوید این کاربرد، عرفی است ولی مجازی است. اگر شما مصدر را به معنای اسم مفعولی به کار بردید مرتکب مجاز شده اید. قرینه هم دارد که همان مناسبت حکم و موضوع است. عرف هم در آن درنگ نمی کند. مثل بحث خیاطت که شما وقتی می گوید خیاطت شرط است، دارید مسامحه می کنید چون خیاطت شرط نیست بلکه مشروط است. آن چه که شرط است، این جعل و قراری است که ملزم به وجود می آورد و شرط می کند. شرط می کند که مثلاً این خیاطت تحقق پیدا کند. شرط آن قراری است که ملزم ایجاد کرده است. اما خیاطت، مشروط است.

لذا جناب شیخ می گوید اگر من بخواهم معانی عرفی شرط را برای شما لیست کنم می گویم دو معنای حقیقی عرفی دارم و یک معنای عرفی مجازی دارم. حالا سوال این است که در "المؤمنون عند شروطهم" شرط به کدام معنا به کار رفته است؟ می گوید تا وقتی که با عرف کار می کنید هر سه تا امکان دارد. دو معنای اصطلاحی هم دارد که آن ها را هم عرض می کنم و بعد إن شاء الله تکلیف روایت از زبان شیخ را روشن خواهیم کرد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.